

چکیده

مسائل دنیای اسلام، به ویژه پیامدهای اقدامات جنبشها و حرکت‌های اسلام‌گرا، همواره مورد توجه راشد الفنوشی بوده و وی کوشش کرده است با بهره‌گیری از پشتوانه سالها تجربه علمی و عملی خود، به ارزیابی تحلیلهایی علمی و منطقی در این زمینه بپردازد. مقاله حاضر با توجه به گرایش برخی از جریان‌های اسلام‌گرا در منطقه به خشونت و افراطی‌گری، این موضوع را در تفکر غنوشی بررسی و ریشه‌ها و نتایج چنین اقداماتی را از نظر وی واکاوی می‌کند. نکته مهم آن است که غنوشی اگرچه موازنه قوا را در سطح جهان روبه تغییر می‌بیند و آینده را به نفع مسلمانان می‌داند، به هیچ عنوان استفاده از روشهای خشونت‌آمیز را تجویز نمی‌کند و صرفاً توصیه می‌نماید که اسلام‌گرایان باید شیوه‌های مسالمت‌آمیز را در پیش بگیرند و بهانه‌ای به دست ایالات متحده و اسراییل و یا حکومت‌های وابسته ندهند.

کلید واژه‌ها: جنبشهای اسلام‌گرا، رادیکالیسم، مبارزه مسالمت‌آمیز، جهان اسلام، نظام نوین جهانی

* دکتری علوم سیاسی و عضو هیأت علمی پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی
فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوازدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۴، صص ۱۴۲-۱۲۱

حدود بیش از دو دهه است که گروه‌های منسجم و سازمان‌یافته کوچک و بزرگ تحت‌عنوان جنبش‌های اسلامی یا با استناد و یا اعتقاد به اسلام، در سطوح محلی، ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی ظاهر شده‌اند و به سبب اقداماتشان که پیامدهای عمیق و گسترده‌ای دارد به شدت مورد توجه کشورها و متفکران قرار گرفته‌اند. یکی از ویژگی‌های مهمی که در رابطه با جریانها و حرکت‌های اسلامی - دست‌کم برای غیرمسلمانان - به ذهن متبادر می‌شود، مبارز بودن آنهاست که گاه از آن به تندروی یا افراطی‌گری تعبیر می‌شود. نکته مسلم و غیرقابل انکار این است که نوع خاصی از عملکرد و راهبرد این حرکتها، موجب شده نام آنها - به حق و یا ناحق - با تندروی و احتمالاً خشونت عجین گردد. راشدالغنوشی که خود در بطن یکی از جریانهای حرکت اسلامی، فرارزونشیبیهای زیادی را پشت سر نهاده، این موضوع را مورد توجه قرار داده است که در این مقاله تبیینی از دیدگاه‌های وی در این باره انجام می‌شود. در این مقاله ابتدا به عوامل و ریشه‌های رادیکالیسم پرداخته می‌شود، سپس بحث قیام مسلحانه یا استفاده از خشونت با هدف براندازی نظام مورد بحث قرار می‌گیرد و بعد از آن به تجربه استفاده از خشونت توسط جریانها و گروه‌های اسلامی، از نگاه غنوشی، خواهیم پرداخت، بخش پایانی مقاله نیز به استفاده از خشونت و واقعیت‌های موجود و نقش سیاست‌های غرب در دامن زدن به خشونت و افراطی‌گری پرداخته است.

حرکت اسلامی و رادیکالیسم

در آغاز این بحث، ابتدا به تعیین «حرکت اسلامی» از نگاه غنوشی می‌پردازیم. مقصود غنوشی از حرکت اسلامی «مجموعه‌ای از فعالیتهایی است که با انگیزه اسلامی و برای پیاده کردن اهداف اسلام و ایجاد نوآوری در اسلام، کنترل و احاطه بر واقعیتها و توجیه و اداره درست آنها به وجود آمده است. از آنجاکه اسلام یک دین منعطف بوده و برای همه زمانها و مکانها مناسب است، این ویژگی اقتضا می‌کند که احکام آن مطابق زمان

و مکان تغییر نماید و از اینجاست که راهبرد و نحوه عمل حرکت اسلامی نیز با اختلاف زمان و مکان تغییر می‌کند. زمینه‌های کار در حرکت اسلامی و راههای دعوت اسلامی بسیارند؛ مثل، وعظ و ارشاد، علم و تربیت، عبادت و ذکر، تأسیس مؤسسه‌های بهداشتی و فرهنگی، و خدمات اجتماعی دیگر.^۱ از نظر غنوشی و هم‌فکرانش حرکت اسلامی عبارت است از مجموعه‌ای از ارگانهای مستقر و موازی در عمل، که هر کدام وظیفه پیشبرد کار در یک بخش از جامعه را به‌عهده می‌گیرند؛ مانند، بخشهای اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، و حزب سیاسی در این ساختار فقط عهده‌دار اصلاحات در بخش سیاسی است. مسئولیت ریاست حرکت اسلامی را باید شخصی به‌عهده بگیرد که توانایی رهبری روحی و فکری و آموزشی را داشته باشد و همه بخشهای حرکت را با استفاده از توانایی و محبوبیت خودش اداره و راهنمایی کند. «پس حرکت اسلامی میدان مسابقه برای رسیدن به قدرت نیست، بلکه روندی برای اصلاح همه بخشهای جامعه است.»^۲ غنوشی ضرورت وجودی حرکت اسلامی را چنین توضیح می‌دهد:

«از نظر جمهور علما از دولتهای بعد از خلفای راشدین تا سقوط خلافت عثمانی - که با وجود انحراف آن، مشروعیت شرعی داشت - هنگامی که مردم بیعت می‌کردند، امور آن حکومتها میان حاکم و عالم تقسیم شده بود؛ یعنی حاکم در دولت‌داری و عالم در جامعه‌سازی و تربیت جامعه نقش ایفا می‌کرد. حتی در این دولتها نیز راههای انقلاب بسته نبود و هرگاه حاکمی استبدادش را شدت می‌داد، مورد هجوم مردم و علما قرار می‌گرفت. موضع علما در اینجا قابل درک بود؛ یعنی تا وقتی که انحراف به اساس دین و چارچوبهای عمومی جامعه که به برتری شریعت اعتقاد داشت خللی وارد نمی‌کرد قابل تحمل بود، ولی چون از این حد می‌گذشت، دیگر از هر زاویه قابل مقابله می‌شد. اما دولتهایی که بعد از استقلال از استعمار غربی در کشورهای اسلامی براساس مشروعیتهای

دیگر - غیر از اسلام - بنیاد نهاده شدند، و آنچه قبل از سقوط خلافت بود، کاملاً تفاوت دارد؛ زیرا در این دولتها آن تقسیم امور میان عالم و حاکم وجود ندارد. در این رژیمها اصلاً جایی برای عالم واقعی وجود ندارد. به جز علمایی که به خاطر مال و پول و اهداف شخصی و برای توجیه سیاستهای دولت موظف می گردند. در حالی که در این نظامها اگر علما فقط به اصلاح اجتماعی و وعظ و ارشاد اکتفا کنند و در صورت انحراف نظام سیاسی برای تغییر و اصلاح آن نکوشند، مسئولیتشان را درست ادا نکرده اند.»^۲

از دیدگاه غنوشی، افراطی گری و رادیکالیسم در جهان سوم از سوی یک واکنش طبیعی بر ضد فشارها و بی عدالتیها و از سوی دیگر، واکنش بر ضد کوششهای غرب در تحمیل فرهنگ غربی بر جهان سوم است.^۴ به عقیده وی، طبیعت استبدادی رژیمهای فعلی کشورهای اسلامی که مشروعیتشان را از دست داده اند، عامل اصلی افراطی گری و خشونت در جهان اسلام است. به کارگیری خشونت برضد این رژیمها فقط به اسلام گرایان اختصاص ندارد، بلکه همه ناراضیان از نظام از این شیوه استفاده می کنند. زیرا این دولتها و رژیمها به دولتهای خانوادگی و شخصی تبدیل شده اند و از توده های مردم بریده اند.^۵ غنوشی افراطی گری و رادیکالیسم موجود در کشورهای اسلامی را به دو دسته تقسیم می کند: رادیکالیسم برضد رژیمها، و رادیکالیسم و افراطی گری داخلی. در مورد رادیکالیسم بر ضد رژیمهای موجود، وی بر این عقیده است که «افراطی گری و خشونت در همه جریانهای مربوط به حرکت اسلامی وجود ندارد، بلکه فقط در بعضی از آنها وجود داشته و آن هم به عنوان بخشی در مقابل فشار و طغیان و افراطی گری های رسمی از طرف رژیمهای سکولار است که از پشتوانه دولتهای به اصطلاح حامی دموکراسی و حقوق انسان برخوردارند، ولی جریان اصلی و عمومی حرکت اسلامی افراطی گری را محکوم می کند.» درباره رادیکالیسم داخلی حرکت اسلامی، غنوشی منکر وجود و یا خطرناک بودن آن نیست، ولی نوع دیگری

از افراطی‌گری یعنی رادیکالیسم داخلی یا رادیکالیسم درون‌مذهبی را ذکر می‌کند که براساس آن هر فرقه در حرکت اسلامی و جامعه اسلامی، خود را فرقه ناجیه می‌انگارد که بدون شک تهدید زیانباری برای اسلام و حرکت اسلامی است، چرا که وجود این باور، گفتگو و تفاهم را در میان جریانهای اسلامی ناممکن می‌سازد، و این خود به دلیل این است که هر جریانی کارکردها و باورهای جریان دیگر را نه با معیار صواب و خطا، بلکه با معیار حلال و حرام و کفر و ایمان می‌سنجد و خود را به‌عنوان ملاک درستی قرار می‌دهد که یکی از نشانه‌های عقب‌ماندگی شدید است. برای حل این معضل، غنوشی معتقد است که «باید با جایگزین ساختن مفهوم نسبیت در اندیشه اسلامی این مشکل را رفع کنیم و می‌دانیم که احکام ثابت و مورد اتفاق بیشتر از یک درصد هم نیستند و بقیه احکام اختلافی بوده و تابع اجتهاد و شورا می‌باشند. بنابراین باید حرف آخر را در این موارد افکار عمومی و موسسه‌های علمی و سیاسی غیروابسته به حکومت بزنند.»^۶

وی جناح اصلی حرکت اسلامی را - به تعبیر یوسف القرضاوی - میانه‌رو و برافرازنده پرچم میانه‌روی می‌داند که افتخار برداشتن بیرق اهتمام به مسایل عمومی و اساسی امت اسلام مثل جهاد در فلسطین و لبنان و کار در زمینه دموکراسی و حقوق انسان را دارد، ولی بر این باور است که این جناح میانه‌رو هنوز آن جریان مطلوب نیست و هنوز درک درستی از واقعیت‌های موجود ندارد و در استنباط مسایل امروزی به‌خوبی پیشرفت نکرده است. وی مهم‌ترین مظهر این کمبود را ضعف منسوبین و دست‌اندرکاران آن در احراز تخصص‌های علمی در زمینه تشخیص پدیده‌های عمیق جوامع انسانی؛ مانند: اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی، فلسفه، تاریخ، جغرافیا، روان‌شناسی، علوم تربیتی، انسان‌شناسی، سینما، ادبیات و هنر می‌داند که، در مقابل، به علوم تجربی مانند فیزیک و شیمی روی آورده‌اند. به عقیده وی این علوم با وجود مهم بودنشان، مربوط به جزئیات بوده و در ترسیم راهبردهای بزرگ به کار نمی‌آیند. بالاخره غنوشی بر این باور است که «دستاوردها و آفرینش‌های ادبی اسلامی هنوز توان انس و الفت گرفتن با جهان را پیدا نکرده است

تا مسلمان را در آن آزاد و مصون بگرداند.»^۷ در پایان، راهکار غنوشی برای فرونشاندن و جلوگیری از رادیکالیسم این است که «گفتگو و احترام به حقوق انسان و احترام به آزادی بهترین ابزارها و راهکارها برای فرونشاندن و فایق آمدن بر رادیکالیسم است و ما چاره‌ای جز کار و فعالیت همگانی برای ایجاد یک آینده بهتر مبتنی بر احترام متقابل و همکاری و تعاون نداریم.»^۸ ریشه‌یابی پدیده افراطی‌گری در جهان اسلام اگرچه - همانند سایر مباحث غنوشی - بسیار گذرا و غیر مستدل است، اما طی آن مسایل مهمی مطرح شده که جای تأمل و تحقیق فراوان دارد. مسئله دیگری که جهان اسلام به شدت از آن رنج می‌برد و غنوشی به درستی به آن اشاره می‌کند، آن است که مسئولان، متصدیان و فعالان حرکت اسلامی از نظر علمی در علوم انسانی و اجتماعی و به خصوص در رشته‌هایی همانند جامعه‌شناسی و علوم سیاسی تخصصی ندارند، و اغلب در رشته‌های پزشکی، علوم پایه و فنی و مهندسی تحصیل کرده‌اند که این مسئله لطمه‌های جبران‌ناپذیری بر حرکت اسلامی و چهره اسلام وارد می‌سازد.

استفاده از خشونت با هدف براندازی

غنوشی در رابطه با ایجاد تغییر و تحول در جامعه - چنان که گذشت - طرفدار مبارزه صلح‌آمیز است و استفاده از زور و خشونت را در این راستا صلاح نمی‌داند. وی بر این عقیده است که «خطرناک‌ترین کار در زندگی دولتها و گروهها، تصمیم و اعلان جنگ است. هر کسی توان رها کردن اولین تیر را دارد، ولی پیروزی از آن کسی خواهد بود که آخرین تیر را می‌اندازد. انداختن آخرین تیر کار آسانی نیست، بلکه به بررسی و مطالعه و آمادگی لازم نیاز دارد. اقدام براساس عواطف و احساسات که اغلب از مسلمانان احساسی و وسواسی صادر می‌شود، کار را به مرز هلاکت می‌کشاند. در اینجا باید قاعده‌ای را که ابن‌خلدون درباره طبیعت و ماهیت دولتها ارایه داده است، در نظر گرفت که براساس آن، تغییر دولتها بدون تقاضا و خواست عمومی ممکن نیست و خواست عمومی در این زمینه

به‌ندرت متفق می‌شود.» غنوشی تصریح می‌کند که «ما این سخن را هیچ‌گاه برای ایجاد یأس و نومیدی نمی‌گوییم، بلکه هدفمان پیش‌گیری و پرهیز از وقوع عواقب ناگوار است؛ زیرا دیدیم که اکثر اقداماتی که جریانهای فرعی حرکت اسلامی بدون برنامه‌ریزی و بررسی کامل از شرایط به‌راه انداختند، عواقب زیانباری داشت. حرکت اسلامی باید در این زمینه صریح و جدی عمل کند و پیش از اینکه حادثه اتفاق بیفتد و براثت‌جویی حرکت از آن هم مفید واقع نگردد، باید موضع خود را در این مورد روشن سازد؛ چه هرگاه امری به امنیت و آینده دعوت تعلق بگیرد، دیگر جایی برای عواطف و احساسات و تعارف نباید باشد و حتی اگر به حساب وحدت، کار به فساد راهبرد اساسی و خط صحیح حرکت بینجامد، نباید چنین اجازه‌ای داد و قاطعیت در جلوگیری از فساد راهبرد ضروری می‌گردد.»^۹

از نظر غنوشی استفاده از خشونت و انقلاب به‌جای اینکه دستاوردی به‌نفع حرکت اسلامی و مردم داشته باشد، جامعه را ضعیف ساخته و نیروی آن را به تحلیل می‌برد. «حتی اگر حاکمان مانع از اصلاح جامعه توسط دانشمندان گردند، باز هم نباید دست به انقلاب و خشونت زد؛ زیرا این امر، هم دولت و حکومت و هم جامعه را ضعیف می‌سازد. حل این مشکل را باید در صبر، تحمل، نصیحت و استفاده از فرصتها برای تماس با مردم جستجو کرد. چنان‌که پیامبر (ص) با دعوت و تحمل مشکلات، اصلاح اجتماعی را بر سیاست و ریاست حکومت مقدم داشت.»^{۱۰} اگر برای براندازی رژیمهای فاسد که بر حرکت و اعضای آن فشار وارد می‌کنند و مانع تحرک و فعالیت آنها شده و آنها را تحت هر نامی شکنجه می‌کنند، از زور و خشونت بدون اندیشه استفاده کنیم و توازن و تعادل را نسنجیم، در حقیقت برای این رژیمها فرصت طلایی را فراهم کرده‌ایم و برای ذبح خودمان به‌دست آنها خنجر می‌دهیم، و این بهانه را که ما برای رسیدن به قدرت از قتل و ترور بهره می‌گیریم، دستاویز قرار می‌دهند.^{۱۱}

غنوشی به تشریح دیدگاه ابن‌خلدون می‌پردازد که بعد از مطالعه دقیق و بررسی صدها تجربه تغییر از راه انقلاب و زور در مقابل رژیمهای ظالم در طول تاریخ اسلام، به

این نتیجه می‌رسد که دعوت‌های مذهبی هر چند بزرگ باشند، تا زمانی که نیروی عصبیت؛ یعنی پشتیبانی مردم و دیگران، با آنها نباشد، موفق به تغییر رژیمها نخواهند شد. از این رو، ابن‌خلدون بر بعضی از مشایخ متصوفه که در اندلس به خاطر حق قیام کردند و توانستند نظام را واژگون و مدتی هم حکمرانی کنند می‌خندد؛ زیرا هنگامی که فرد دیگری که دارای پشتوانه - نفوذ و محبوبیت در میان مردم - بود بر ضد آنها دست به کار شد، فوراً به تسلیم گردن نهادند و سقوط کردند. همچنین علما و فقهای که برای امر به معروف و نهی از منکر بر ضد حکام قیام می‌کنند و توده مردم را به پیروی خویش فرا می‌خوانند و خود را به هلاکت می‌اندازند، اغلب در این راه گنهکار و بدون اجر و ثواب می‌میرند، زیرا آنان دست به کاری زده‌اند که از توانایی‌شان بالاتر و بیشتر بوده و به همین دلیل به اجرای این کار از طرف شرع مأمور نبودند؛ چون تفسیر درست حدیث پیامبر (ص) که «اگر کسی یا کسانی از شما منکری را می‌بینند باید آن را با دست اصلاح کند و تغییر دهد و اگر با دست نتوانست پس با زبان و سخن برای اصلاح و تغییر آن بکوشد و اگر آن هم برایش مقدور نبود پس در قلبش آن را بد بداند و این ضعیف‌ترین درجه ایمان است»،^{۱۲} هم این است که هر کدام از این مسئولیتها مطابق توانایی شخص به وی تعلق می‌گیرد. بعد از این گفتار، ابن‌خلدون قاعده طلایی زیر را ارائه می‌دهد:

«ملوک و نظامها یا برجا می‌مانند و جز در صورت خواست قوی که پشتوانه‌اش عصبیت قبایل و عشایر باشد، از پا در نمی‌آیند. حتی انبیاء (ع) نیز در دعوت به سوی خدا به پشتوانه و همکاری عشایر و قبایل نیاز داشته‌اند و در حدیث صحیح آمده است که: «ما بعث الله نبیاً الا منعة من قومه» پس انبیا که مقدم‌ترین انسانها هستند نتوانستند این قانون را تغییر دهند، غیر انبیا نیز نمی‌توانند بدون رعایت این سنت (داشتن عصبیت یعنی پشتیبانی و پشتوانه مردمی) در تغییر نظام و رژیم کامیاب گردند»^{۱۳}

حال، «وقتی تجربه‌های معاصر جریانهای اسلامی را براساس این قاعده بررسی می‌کنیم، ساده‌سنجی و سهل‌انگاری آنها را به‌وضوح مشاهده می‌کنیم که به ریخته شدن خون تعداد زیادی از انسانها و از میان رفتن سرمایه‌های هنگفتی منجر شده است. بنابراین باید دانست که دولت و حکومت، یا عزت و آزادی و عدالت، رایگان برای حرکت اسلامی به‌دست نمی‌آید، بلکه حرکت باید برای ایجاد و برپایی آن مشارکت داشته و کوشش نماید تا مستحق آن گردد.»^{۱۴} غنوشی چارچوب حرکت اسلامی را از جریانی که با در نظر داشتن حقایق مذکور و با استناد به نصوص موجود در رابطه با جهاد صلح‌آمیز در قرآن و سنت، میانه‌روی را پیشه کرده‌اند، خالی نمی‌داند. وی جریان میانه‌رو اسلامی را که پرچم‌دار آن یوسف‌القرضاوی است، تأیید می‌کند و معتقد است که آزادی بهترین فضا برای کار اسلامی و استبداد بدترین دشمن اسلام است و بر این نکته تأکید دارد که همه فعالیتها باید در چارچوب قانون و به‌صورت علنی باشد و توضیح می‌دهد که این جریان میانه‌رو با وجود اینکه ظلم و استبداد و نارواییهای رژیمهای موجود در کشورهای اسلامی را تقبیح می‌کند، هیچ‌گاه مجوز شرعی برای استخدام زور و سلاح برای براندازی این نظامها را نمی‌دهد و از پیروی احساسات شخصی پرهیز کرده و بر این آموزه محکم قرآنی که «اگر دستت را به‌سوی من دراز می‌کنی برای اینکه مرا بکشی، من هرگز دستم را به‌سوی تو دراز نمی‌کنم تا ترا بکشم»^{۱۵} تأکید می‌کند و مبارزه‌اش را از راه جهاد صلح‌آمیز یعنی جهاد کلمه ادامه می‌دهد؛ چون نیروی سخن و فشار افکار عمومی که ابتدای آن هم با کلمه است، رفته‌رفته به تظاهرات و جنبشهای وسیع مردمی می‌انجامد و دولت را از جهات متعدد مانند امتناع از پرداخت مالیات، تحریم تولیدات شرکتهای فاسد، اعتصاب عمومی و غیره زیر فشار قرار می‌دهد.^{۱۶} غنوشی از اینکه مسلمانان و دانشمندان مسلمان در پیشبرد و جا انداختن روش جهاد صلح‌آمیز کوتاهی کرده‌اند و فرهنگ آن را در میان توده‌های مسلمان گسترش نداده‌اند، اظهار تاسف می‌کند: «جای تاسف است که مسلمانان روش جهاد صلح‌آمیز را که نصوص متعددی در قرآن و سنت بر آن تأکید دارد، رواج نداده و برنگرفته‌اند، بلکه در

تعامل با حاکمان ظالم یا بر ضد آنان قیام مسلحانه کرده‌اند و یا به‌خاطر پرهیز از ایجاد فتنه، ظلم و استبداد آنان را پذیرفته و ثقل را مشروع دانسته‌اند. در حالی که اگر نیکو بنگریم راه‌های دیگری غیر از این دو راه برای خلاصی از ظلم و مقابله با حاکم ظالم وجود داشته است.^{۱۷}

غنوشی معتقد است: «باید واقعیتها و شرایط ضروری حاکم بر نوشته‌های سیدقطب، حسن‌البنّا، مودودی و اغلب نوشتارهای اسلامی موافق به‌کارگیری زور و اسلحه برای سرنگونی دولتهای سکولار را درک کرد و موجه دانست.» ولی تصریح می‌کند که «شرایط امروزی برای این کار مناسب نیست. دسترسی به ابزارها و تسلیحات مؤثر و داشتن کفایت برای قیام بر ضد این دولتها، از نیازهای جدی این مسئله است که ما فاقد آنیم و هر ازاله منکری که منکر بزرگ‌تری بیافریند، جایز نیست. پس باید فعالیت و مبارزه‌مان را از راه‌های دیگری مانند تشکیل احزاب سیاسی و یا مشارکت در احزاب سیاسی و سازمانهای اجتماعی ادامه دهیم.» غنوشی در این مورد نظر حسن‌البنّا را می‌پسندد که رژیمهای موجود را آغاز راه می‌دانست و بر این باور بود که حرکت اسلامی باید دارای برنامه‌ای وسیع‌تر از ایفای نقش تنها یک حزب سیاسی باشد، اما نباید به براندازی نظام از طریق زور و خشونت بیندیشد.^{۱۸}

به‌نظر می‌رسد مباحث مطرح شده از سوی غنوشی درخصوص پرهیز از خشونت و براندازی و برگرفتن شیوه‌های مسالمت‌آمیز در عرصه‌های سیاسی - اجتماعی، هم مبتنی بر تأمل و عقلانیت است و هم با اصول اسلام و قرآن سازگاری دارد، اما نکته مهم این است که برخی از فعالان مسلمان این دیدگاه غنوشی را قبول ندارند و براساس اعتقادات و استناداتی، تمسک به زور و خشونت را لازم می‌شمارند. از اینجاست که ضرورت نظریه‌پردازی براساس مبانی اسلام و قرآن پدید می‌آید تا درخصوص برخی مباحث اساسی سیاسی - اجتماعی اسلام، اجماع نسبی حاصل آید.

تجربه استفاده از زور و خشونت

غنوشی برای اثبات مناسب نبودن و ضعف روش توسل به زور و خشونت، تجربه‌های معاصر حرکت اسلامی را در این زمینه تحلیل می‌کند و توضیح می‌دهد که «با یک نگاه سریع به تجربه جریانهای اسلامی معاصر در زمینه تغییر و تحول از طرق استفاده از زور- در مصر (دهه‌های ۵۰ و ۶۰)، سوریه (دهه‌های ۸۰) و تونس (دهه ۹۰) - به عبرتها و درسهای زیادی دست می‌یابیم که متأسفانه بسیاری از رهبران جریانهای اسلامی جرات بررسی آنها را - براساس آیه فاعتبروا یا اولی الابصار - نداشته‌اند تا در اقدامات آینده‌شان از وقوع اشتباهات پرهیز کنند»^{۱۹} آنچه در میان این جریانها و تجربه‌ها که همه به ناکامی انجامید مشترک بود، چند موضوع به شرح زیر است:^{۲۰}

۱. در هدف و انتخاب آنان مشخص نبود که آیا راه صلح و آشتی و تفاهم را انتخاب کرده‌اند یا راه کشتار و جهاد و یا آمیزه‌ای از این دو راه را. در حقیقت روش آنان از نوع اخیر یعنی آمیزه‌ای از صلح و کشتار بوده است و همین دوگانگی در طبیعت کار و انتخاب راهشان بود که ضررهای سنگینی به آنان وارد ساخت. این حرکتها فرهنگ مشخصی برای تغییر و تحول نداشته‌اند و همین نقصان گرایش آنها را به سوی خشونت و ترور در مقابل دولتهای ظالم آسان ساخت. این جریانها دوگانگی تردید در انتخاب روش و راه مبارزه را برگزیدند، در حالی که این مسئله تقریباً یک امر مسلم به‌شمار می‌رود که توسل به زور و خشونت برای یک حزب سیاسی حکم خودکشی را دارد و اغلب پیامدهای خطرناکی می‌آفریند. توسل به زور و خشونت و جا دادن این روش و فرهنگ در چارچوب یک حزب سیاسی به این می‌ماند که ملایی بالای منبر وعظ بگوید و در آستینش بمبی را نیز جاسازی کند و در هر لحظه خطر انفجار آن و زیوررو شدن خود و اطرافیانش وجود داشته باشد. این حرکتها این قاعده مهم و مسلم راهبردی را از نظر انداخته‌اند که طبیعت کار تشکیلاتی و فرهنگی واحدهای مسلح، با طبیعت کار تشکیلاتی و فرهنگی حزب سیاسی فرق دارد. در مقابل یکدست بودن، مخفیانه بودن و انضباط قوی موجود در گروههای

مسلح، در یک حزب سیاسی، شفافیت، باز بودن برای همگان (همه‌پذیری) و گشاده بودن دایره طرح و دیدگاهها و شورا وجود دارد. هرگاه جریانی یا حرکتی این دو روش و فرهنگ را به هم آمیزد، تأثیر و کیفیت هر دو را از بین می‌برد. شاید تصور شود که جمع میان این دو روش و فرهنگ به صورت مخفیانه ممکن باشد تا اینکه حرکت از آنچه برایش در روزهای مبادا به کار آمدنی است محروم نگردد، ولی این فقط یک توهم و خیال است؛ زیرا این آمیزش به جای اینکه امنیت را برای حرکت تضمین و تأمین کند، باعث ایجاد خطرهای مهلک برای حرکت می‌گردد و همچنین به دشمنان در کمین نشستۀ حرکت، دستاویز و مجوز سرکوبی حرکت را می‌دهد و عدالت و آرامش‌خواهی و مظلومیت حرکت را نیز زیر سوال می‌برد. علاوه بر این، یک حزب و گروه هر قدر نیرو و اسلحه تهیه کند، باز هم نمی‌تواند با آنچه در اختیار دولتهاست برابری کند. آنچه در این جا باید به آن اشاره کنیم این است که پنهان داشتن رازها و کارها در چارچوب یک گروه بزرگ و گسترده که دشمنان ریزبین بر آن نظارت دارند و پی کشف اسرارش هستند، توهم و ساده‌اندیشی نابخردانه دیگری است.

۲. استفاده این جریانها و حرکتها از زور و اسلحه در چارچوب سیاستهای اصولی این حرکتها که در پرتو بررسی علمی از توان داخلی گروه و شرایط خارجی برنامه‌ریزی شده باشد، نبوده است، بلکه بدون برنامه‌ریزی و خارج از قاعده و ضابطه بوده است. هرگاه رهبری حرکت و گروه در مقابل عملکرد بخش ویژه‌ای از آن که دست به خشونت و زور برده قرار می‌گرفت، یا فوراً بری بودن خود را از آن بخش اعلان می‌کرد یا با تأیید و به‌عهده گرفتن آن، زمینه نابودی خود و دیگران را فراهم می‌آورد.

۳. در ادبیات این جریانها، به اصل آمادگی و آماده‌سازی مردم برای انقلاب، اهمیت پشتیبانی آنها از انقلاب، میزان پایداری و وفاداری ارتش به رژیم، آمادگی و جهت‌گیری نیروها و نخبه‌ها و سیاستها و جهت‌گیری قدرتهای منطقه‌ای و بین‌المللی در رابطه با برنامه حرکت اهمیتی داده نشده است. این حرکتها در صورت پیروزی الگو و برنامه قانع‌کننده‌ای

نداشتند، همچنان که در صورت ناکامی انقلابهای خود بدیلی در نظر نگرفته بودند.

۴. این گروهها به شکل تشکیلات همه‌گیر و بیشتر شبیه به نظام دولت بودند تا یک حزب سیاسی یا یک گروهی فرهنگی، و همیشه کوشیده‌اند تا فراگیر و همه‌گیر بودن اسلام را در چارچوب سازمان و تشکیلاتشان جلوه‌گر کنند.

مجموعه این عوامل و شرایط دست‌به‌دست هم داده و جریان را مانند بمبی می‌ساخت که انفجار آن همه‌گیر بود و اول خود حرکت را مورد اصابت قرار می‌داد. همین که این گروهها دست به زور و سلاح بردند نه تنها خودشان زیرورو شدند، بلکه آتش این انفجار دیگر افراد و گروهها مانند واعظان، اتحادیه‌های مختلف، شرکتهای، مجلات و جراید را که به‌گونه‌ای با حرکت در ارتباط بودند سوزاند و آنها را در معرض قتل و ضرب و جرح و مصادره اموال قرار داد، و اعلان براءت حرکت از عملکرد بخش ویژه اقدام‌کننده به خشونت نیز کاری از پیش نبرد؛ زیرا همه بخشهای حرکت با یکدیگر مرتبط شناخته شده و با یک تازیانه رانده می‌شوند.

غنوشی با اشاره به بی‌برنامه بودن قیامهایی که جریانهای اسلامی در کشورهای عربی به پا کردند، می‌گوید: «در این شورشها و قیامها، حرکت اسلامی هیچ‌گونه دفاعی نداشت؛ چون هیچ‌گاه این تنشها و برخوردها میان مردم و رژیم نبود، بلکه میان رژیم و جریانی از جریانهای اسلامی بود که در این صورت پیروزی دولت - هر قدر ضعیف هم باشد - بر جریان اسلامی - هر چه هم قوی باشد - حتمی و قابل پیش‌بینی است، و دیدیم که حزب‌التحریر که قوی‌ترین و مسلح‌ترین جریان اسلامی بود، در سال ۱۹۷۰ در مقابل ضعیف‌ترین دولت عربی شکست خورد. پس حرکت باید بکوشد تا به مبارزه‌اش شکل مردمی بدهد و آن را از شکل گروهی به مبارزه مردمی تبدیل کند، تا دولت خود را نه در مقابل یک‌دسته محدود، بلکه در مقابل توده‌های نیرومند مردمی احساس کند و هیچ رژیم و دولتی تاب مقاومت درازمدت در مقابل مردم را ندارد. اگر ما برای برآورده شدن شروط فوق مایل به مبارزه هستیم، باید میدان مبارزه‌مان اهتمام به مسایل حیاتی و خواسته‌های

مهم مردمی باشد، و اگر این هم مقدور نبود باید از صبر و انتظار کمک بگیریم.»^{۲۱}

استفاده از خشونت و واقعیت‌های موجود

غنوشی واقع‌گرایی و انعطاف‌پذیری را از جمله ویژگی‌های مهم اسلام در همه زمانها و مکانها می‌داند و تحول و دگرگونیها را نیز در این قالب ارزیابی می‌کند.^{۲۲} غنوشی هر اقدام و قیام خشونت‌آمیز و مسلحانه را که اوضاع و شرایط در آن در نظر گرفته نشده باشد، محکوم به ناکامی می‌داند و بر این عقیده است که «اوضاع امروزی پیچیده‌تر از آن است که بتوان با فتوا و یا اقدامی از جانب گروهی بدون در نظر گرفتن نتیجه و فرجام قیام، آن را حل کرد. ظلم یک حالت اجتماعی مرکب است که به‌سادگی و با منطق «این است و جز این نیست» و یا «این شود و آن نشود»، نمی‌توان با آن برخورد کرد، بلکه این حالت اجتماعی مرکب و پیچیده به راه‌حلهای مرکب و چندجانبه متناسب با زمان و مکان نیاز دارد و حدیث پیامبر (ص) که: «اگر کسی از شما منکری ببیند باید آن را با دست اصلاح کند و تغییر دهد و اگر با دست نتوانست پس با زبان و سخن برای تغییر آن بکوشد و اگر آن هم برایش مقدور نبود پس در قلبش آن را بد بداند و این ضعیف‌ترین درجه ایمان است»^{۲۳} نیز مرکب بودن منکر و متنوع بودن علاجه‌ها و راه‌حله‌ها و همچنین درجات توانایی تغییردهنده منکر را در نظر داشته است، و جالب اینجاست که نصوص دینی فقط ما را به تغییر منکرات و ازاله آنها امر می‌کنند و بررسی و ارزیابی واقعیتها و اوضاع را به ما وامی‌گذارند تا مطابق شرایط و در چارچوب امکاناتمان عمل کنیم و اگر شرایط و امکانات را درست بررسی نکنیم، حتماً باید شکست را متحمل شویم.»^{۲۴} به قول غنوشی:

«ما باید قبل از آنکه خشونت و زور به کار ببریم به پرسشهای زیر پاسخ منطقی و عملی بدهیم که میزان آمادگی مردم که صاحب مصلحت‌اند چقدر است؟ تا چه حد مردم از پشتیبانی حکام دست کشیده و در مقابل آنان جرات دارند؟ چقدر با بدیلی که حرکت اسلامی به آنها تقدیم می‌کند موافقت؟ چقدر از وضع زندگی حکام باخبرند و نسبت

به آنها چقدر وفادارند؟ چقدر حیثیت و منزلت مردمی خودشان را ارج می‌نهند؟ نسبت عقب‌ماندگی در زندگی مردم چقدر است و مردم چقدر تحمل این امر را دارند؟ امکانات و پناهگاه‌های جغرافیایی کشور چقدر به نفع حرکت است؟ آیا گروه‌های اجتماعی، قبایل و احزاب واقعی با انقلابیون همراهی و همکاری خواهند کرد؟ نسبت دخالت‌های خارجی به پشتیبانی از رژیم چقدر است؟ آیا قدرتهای منطقه‌ای بدیل اسلامی را قبول دارند، و اگر بلی، تا چقدر قبول دارند؟ آیا هیچ قدرت منطقه‌ای وجود دارد که با انقلاب هم‌پیمان شود و از آن پشتیبانی کند و یا حداقل از رسیدن آن به قدرت جلوگیری نکند؟ از همه مهم‌تر، احتمال سقوط و از هم پاشیدن رژیم چقدر است؟ ارتش تا چه حد از رژیم پشتیبانی خواهد کرد؟ و در فرجام کار، بدیل انقلابیون در صورت ناکام ماندن انقلاب چیست؟ می‌بینیم که معادله با وجود ساده‌نمایی آن خیلی مرگ‌بار است، به‌ویژه در عصر جهانی شدن که نظام‌های منطقه‌ای در آن جزء نظام بین‌المللی هستند و دست‌درست قدرتهایی دارند که دست‌کم با اسلام دوستی ندارند. اگر به تجربه‌های بعضی از جریان‌های اسلامی که به انقلاب و زور و سلاح در مقابل رژیم‌های ظالم متوسل شدند دقت کنیم، می‌بینیم که این حرکتها ارکان و دو طرف انقلاب را فقط گروه جماعت اسلامی و رژیم دانسته‌اند. رژیمی که فاسد و کافر و دنباله‌رو بیگانه و روگردان از اسلام است و گروه اسلامی که به‌ضرورت وظیفه خود را جهاد در مقابل چنین رژیمی می‌بیند و برای انجام وظیفه خود به نصوص و فتاوی‌ای متعددی متوسل می‌شود، در حالی که اگر در این معادله به عنصر عقل هم متوسل شویم و ترکیب قوا و شرایط عقلانی مورد بررسی قرار گیرد، هیچ‌گاه عقل سلیم اجازه اقدامات متهورانه را نخواهد داد.»^{۲۵}

غنوشی بعد از این هشدار شدید درباره اقدامات نسنجیده و بی‌برنامه، مسلمانان را نسبت به آینده امیدوار می‌سازد. به عقیده وی: «بررسی‌های جدی نشان می‌دهد که امروزه موازنه قوا به نفع حرکت اسلامی نیست، ولی این موازنه به‌طور مستمر در حال تغییر

است و امید است که به نفع امت تغییر کند؛ زیرا تمدنهایی که از معنا دادن به انسان و زندگی او ابا دارند، پایدار نمی‌مانند و تمدن امروزی در این زمینه به شدت ناتوان است. پیروان و وابستگان آنها نیز که تقریباً همه حاکمان کشورهای اسلامی از این دسته‌اند، در خلاء بزرگی به سر می‌برند، از این‌رو اسلام و نظام اسلامی حتماً جانشین آنها خواهد شد، ولی این مسئله به وقت نیاز دارد و زمان، بخشی را راه علاج است. در این مرحله انتقالی، هجومهای شدیدی از طرف گروههای متمرّد و هم‌پیمانان بین‌المللی آنان بر حرکت اسلامی خواهد شد. در این مرحله انتقال - از ده تا بیست سال دیگر - عناصر تحول و تغییر به پختگی خواهد رسید و جوانی تمدن غرب و نیروهای هم‌پیمان آن به سر خواهد آمد و در نتیجه هجوم و دست و پا زدن آنها بیشتر خواهد بود، ولی در عین حال توقع از حرکت اسلامی این است که جایگاه خودش را حفظ کند و پایگاههای خویش را محکم گرداند و از دست داده‌های خویش را دوباره به دست بیاورد و بکوشد تا پیروزیهایی در نقاط مختلف داشته باشد. البته این همه را باید از راههایی صلح‌آمیز و بدون توسل به زور و انقلاب و اقدام به براندازی قدرتهای دیگر به دست بیاورد. در این مرحله انتقالی و حساس باید از رویارویی مستقیم پرهیز کنیم و برای حفظ منافعمان در جستجوی فرصتهای طلایی برای هم‌پیمانی و اتحاد با نیروهای داخلی جریانها و حکومتها باشیم و همچنین در جستجوی فرصت گفتگو و دوستی با غرب برآییم و برای زدودن تصویر منفی از اسلام که در نتیجه دسیسه‌های صهیونیستی در اذهان غرب جا گرفته بکوشیم؛ زیرا صهیونیستها اسلام را آخرین و بزرگ‌ترین مانع بر سر راه نقشه‌هایشان می‌دانند. بنابراین، از قدرت غرب برای سرکوبی جنبشهای اسلامی استفاده می‌کنند و البته این کار را از خلال هم‌پیمانی با غرب و کشیدن غرب به جنگ با اسلام انجام می‌دهند تا هر دو طرف غرب و اسلام را ضعیف و ناتوان بسازند. ما باید برای گسستن این پیمان صهیونیستی - غربی و یا حداقل تضعیف آن بکوشیم تا فرصتی برای مبارزه در دو جبهه داخلی (بر ضد استبداد و طغیان) و خارجی (بر ضد صهیونیستی) بیابیم.»^{۲۶}

اگرچه عملکرد سیاسی غنوشی از ابتدا خالی از تندروری نبوده است و هنوز هم رگه‌هایی از افراطی‌گری در آن دیده می‌شود، در مجموع می‌توان گفت که عملکرد و دیدگاه‌های اساسی وی روبه پرهیز از افراطی‌گری داشته است.^{۲۷} مباحث غنوشی در مورد تجربه استفاده از خشونت و تطبیق آن با واقعیت‌های موجود، مهم و درست به نظر می‌رسد و می‌تواند پایه و اساس علمی هم به خود بگیرد، اما دیدگاه وی در خصوص افول تمدن غربی و به خصوص پیش‌بینی مدت زمان مرحله انتقال - که شبیه پیشگویی است - سطحی و غیرعلمی می‌نماید. البته هژمونی تمدن غرب ذاتاً ابدی نیست، همچنان‌که هیچ دلیلی برای در حاشیه ماندن تمدن اسلامی وجود ندارد، اما ظهور و سقوط و اوج و انحطاط تمدن‌ها از مجموعه‌ای از قواعد و قوانین اجتماعی پیروی می‌کنند و دارای علل، عوامل و دلایل خاص خود هستند.

سیاست‌های غرب؛ منشأ خشونت و افراطی‌گری

سیاری از اندیشمندان جهان اسلام معتقدند که سیاست‌های استعمارگرانه و سلطه‌جویانه غرب که در حال حاضر اغلب در ابعاد فرهنگی، فناورانه و اطلاع‌رسانی، جهان اسلام را تحت سیطره خود درآورده و به‌طور غیرمستقیم موجبات تحقیر آنها را فراهم ساخته، خشم مسلمانان متعصب را برانگیخته است. ضمن اینکه سیاست‌های خشونت‌طلبانه اسرائیل از حق فلسطینی‌ها که با حمایت مستقیم یا دست‌کم چشم‌پوشی غرب صورت می‌گیرد، عامل مضاعفی شده که احساسات مسلمانان برانگیخته شود و برخی از تندرورها، از طریق خشونت درصدد جبران برآیند، که در ادامه بحث به نمونه‌هایی از این سیاست‌ها و رفتارهای غرب اشاره می‌کنیم.

غنوشی نظم نوین جهانی را یک نظام عادلانه نمی‌داند. به عقیده وی «نظام بین‌المللی یک نقاب قانونی به‌روی سیاست‌های غرب کشیده و از هر جهت در خدمت منافع غرب است. احترام به حاکمیت دولتها، حق تعیین سرنوشت برای ملتها و پرهیز از دخالت

در امور داخلی آنها که در نظم جهانی گذشته دست کم در حد نظری رعایت می‌شد، در نظام جهانی و به خصوص در رابطه با کشورهای ضعیف، بی‌اعتبار و بی‌معنی شده است. امروزه دخالت در امور کشورهای ضعیف و ندیده گرفتن حاکمیت آنها، تحت نام حمایت از اقلیتها و حقوق انسان از طرف قدرتهای بزرگ، معمول و قانونی شده است، حتی در این دخالتها، میان دولتهای طرفدار غرب و دولتهای مخالف غرب تفاوت آشکاری دیده می‌شود، مقایسه میان عملکرد غرب و سازمان ملل در برابر سودان، تونس و الجزایر شاهد صحت این مدعاست.^{۲۸} از دیدگاه وی تجاوز عراق به کویت درست و در وقت مناسبی برای فراهم آوردن زمینه و دلیل قانع کننده برای حضور به اصطلاح نظم نوین جهانی در منطقه و سیطره بر منافع و داشته‌های غرب در منطقه انجام شد. البته اگر این تجاوز هم نمی‌بود، راههای دیگری برای این حضور پیدا می‌شد، ولی بیشترین سود را از این جنگ اسرائیل، آمریکا و هم‌پیمانانش بردند: «این جنگ زمینه را برای نفوذ غرب در منطقه مهیا ساخت و اسرائیل و حکومت‌های فاقد مشروعیت مردمی کشورهای منطقه نفس راحتی کشیدند.»^{۲۹} غنوشی بر این باور است که «دشمنی و خصومت‌آفرینی غرب و صهیونیسم بر ضد اسلام و امت اسلام امر تازه‌ای نیست و وحی قرآنی بارها بر وجود این کینه و خصومت تأکید کرده است، ولی این امر بعد از سقوط کمونیسم شدت یافته و تقریباً به سیاست عمومی نظام نوین جهان مبدل شده است. البته در مقابل این روند، بعضی از حلقه‌های علمی و پژوهشی و حتی سیاسی عاقل غرب این راهبرد را در قبال جهان اسلام و مسلمانان رد می‌کنند و تعمیم صفت تروریست بر همه جریانهای اسلام را خطا می‌دانند و غرب را به گفتگو با جهان اسلام فرا می‌خوانند و این گفتگو را ضامن منافع خود می‌دانند و ما امیدواریم که غرب به این ندا گوش دهد و خود را از حلقه صهیونیسم برهاند.»^{۳۰}

از دیدگاه غنوشی کشمکشهای موجود در جهان امروز علت تمدنی و دینی ندارد. به عبارت دیگر این مناقشه‌های میان مذہبها و تمدنها نیست، بلکه این کشمکشها دارای ابعاد مختلفند: میان حق و باطل، مستضعف و مستکبر، حکمرانان و مردم و میان دزدانی

که بر سر ثروتهای غارت شده می‌جنگند و در اکثر موارد هم از پوشش دین و انسانیت و حقوق انسان برای فریب مردم و پوشانیدن جنایات بهره می‌برند. به عقیده غنوشی: «روش جنگ و تهاجم نمی‌تواند انگیزه‌های مقابله با آمریکا را ریشه‌کن نماید؛ زیرا تا آمریکا در سیاستش در قبال جهان و مسایل جهانی تجدیدنظر نکند، این خیزشها و مقاومتها یک امر طبیعی خواهد بود. هیچ‌کسی و هیچ گروهی با آمریکا به‌خاطر اینکه پیشرفته و توسعه‌یافته است مخالفت ندارد؛ چرا که کشورهای دیگری مثل کشورهای اسکاندیناوی از آمریکا پیشرفته‌ترند، ولی هیچ‌کس در جهان در مقابل آنها جبهه نگرفته است. مخالفت و خیزش در مقابل آمریکا به‌خاطر این است که آمریکا در اکثر موضوعات و مسایل بشری مانند مسئله محیط‌زیست، منع کشت هروئین، مبارزه با نژادپرستی و آزادی فلسطین از اشغال صهیونیستها مخالفت‌های بی‌جا دارد و همیشه در این مسایل گردنکشی نموده و در مقابل اکثریت به مخالفت می‌پردازد و به اسرائیل کمک می‌کند، و این اقدامات نه به نفع ما، نه به نفع جهان و نه به نفع خود آمریکاست؛ چون اسرائیل نه یک هدف راهبردی بلکه باری بر دوش آمریکاست. به همین دلیل هرگاه برای غرب اتفاقی رخ دهد، به‌سرعت از اسرائیل دوری جسته و در طلب رضایت اعراب می‌کوشد.»^{۳۱} غنوشی نظام نوین جهانی را از دیدگاه اسلام قابل نقد می‌داند. از نظر وی موضع اسلام در مقابل نظام نوین جهان این است که:

۱. چون اسلام، دین دعوت به خیر و گفنگو و همکاری بر ضد شر و فساد و خواهان برپایی عدل و آزادی و برابری است و طرفدار جهانی است که در آن انسانها، افکار و ثروتها براساس آزادی، عدل و تحمل یکدیگر شکل گیرند، پس ممکن است در قیامی که همه آزادگان و آزادی‌خواهان جهان بر ضد سیاستهای استعماری و استکباری غرب انجام دهند، محور قرار گیرد تا همه گرد آن جمع شده و بر ضد ظلم و طغیان بجنگند.

۲. چون اسلام و مبادی اسلامی اقتضای یک نظام جهانی‌ای را که در آن ظلم و هرج‌ومرج نباشد و پشتیبان و یاور هر مظلوم و مستضعف باشد داراست و قانونش فرقی میان غنی و فقیر، مرد و زن و مسلمان و نامسلمان قایل نیست، ملت‌های مسلمان هیچ‌گاه

سلطه‌گری‌های نظام نوین جهانی غربی را نخواهند پذیرفت. ما اسلام‌گرایان همه خواهان بازنگری و تغییر در موارد و بندهای مصوب این نظام هستیم تا براساس عدالت و مساوات میان ملت‌ها استوار گردد. در بخش اقتصادی هم اسلام و مسلمانان هیچ‌گاه مبادی ظالمانه اقتصادی غربی را نمی‌پذیرند و نمی‌خواهند که بازارهایشان زیر سیطره و جفا و میل صهیونیست‌ها و غربی‌ها قرار گیرد.

۳. مسلمانان نمی‌توانند در مقابل مسلح شدن دیگران به سلاح‌های کشتار جمعی و هسته‌ای، خاموش و بی‌طرف بمانند و تبعیض و تعصب دینی و نژادی غرب را تحمل کنند که به اسرائیل و هند اجازه داشتن این سلاح‌ها را می‌دهد، ولی ایران، پاکستان، مصر و عراق را محروم می‌خواند. این تعامل باید مسلمانان را به این امر وادارد که با نظام نوین جهانی وداع گفته و برای دفاع خویش و مقابله با دشمن انسان و انسانیت خود را به این سلاح‌ها مجهز گردانند.

۴. قضیه فلسطین مسئله جوهری امت اسلامی و یک مسئله استعماری هم هست. مسئله مردمی است که خانه و کاشانه‌شان بر باد رفته و غارت شده است و این همه تحت ادعاهای بی‌اساس و با هدف کمک به نظام نوین جهانی صورت گرفته است. سؤال اینجاست که چرا ملت‌های دیگر حق تعیین سرنوشت را دارند و ملت فلسطین ندارد؟ چرا به آنان اجازه و فرصت زندگی در یک دولت دموکراتیک داده نمی‌شود؟ چرا نژادپرستی‌های اسرائیل نادیده گرفته می‌شود؟ چرا انتفاضه فلسطین از طرف بانیان نظام نوین جهانی به تروریسم تعبیر می‌شود؟

۵. اگر امروز ما از مقاومت خسته شده‌ایم و نمی‌توانیم بر اسرائیل غالب شویم و حقمان را بگیریم، نباید دست از مقاومت بکشیم و حق آیندگان را که شاید کاری از پیش ببرند، ضایع کنیم.

۶. چرا غرب و به‌ویژه آمریکا، که بانی نظم نوین جهانی است، پرونده روابطشان را با اعراب و مسلمانان، با پرونده اسرائیل ربط می‌دهند، و به‌عبارت دیگر از دروازه اسرائیل

به خانه ما می‌آیند؟ ما مسلمانان می‌خواهیم که دوگانگی نباشد و پرونده ما از اسرائیل جدا باشد.

۷. اسلام بشریت را به ساختن یک نظام جهانی عادل دعوت می‌کند که در آن روز حرف آخر را نزند بلکه در آن گفتگو و همکاری و عدل حکومت کند و حرف آخر را بزند.^{۳۳}

دیدگاه‌های یادشده و برخی دیگر از دیدگاه‌های غنوشی چه در رابطه با نظم نوین جهانی و چه در رابطه با نسبت و ارتباط جهان اسلام و غرب، اغلب سخنان درستی هستند، اما برخی از آنها تا حدی از واقعیت‌های جهان اسلام و دنیای امروز به دورند و هیچ مشکلی را حل نمی‌کنند. اگرچه برای حفظ آرمان خواهی در جهان اسلام باید این سخنان را فریاد زد و این دیدگاه‌ها را گسترش داد، برای حل مشکلات جهان اسلام باید تدبیر دیگری اندیشید که به دور از شعار و احساسات و البته هم‌خوان با این آرمانها، بتواند در مسایل داخلی کشورها و در سطح نظام بین‌الملل وارد چالش عملی گردد و موفق شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

باورقيها :

1. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، بيروت: المؤسسة الاسلامية، 1421 هـ، صص 119-111.
2. Rachid Ghannouchi, "Islamic Movement and the Dilemma of Choosing Between State and Society," in: gannouchi.net/statesociety.htm, pp. 6-8.
3. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، صص 11-12.
4. Rachid Ghannouchi, "Islam And the West: Realities And Prospects," in: gannouchi.net/Islam andwest.htm.
5. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص 64.
6. نفس المصدر، ص 138.
7. نفس المصدر، صص 62 - 60.
8. Rachid Ghannouchi, "Islam And The west: Realites And Prospects," op. cit., p. 10.
9. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص 100.
10. Rachid Ghannouchi, "The Islamic Movement and the Dilemma of Choosing Between State and Society," in: gannouchi.net/statesociety.htm, pp. 11-12.
11. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص 100.
12. «من رأى منكم منكراً فليغيره بيده فان لم يستطع فليسانه فان لم يستطع فليقلبه و ذلك اضعف الايمان».
13. عبدالرحمن ابن خلدون، مقدمة ابن خلدون، بيروت: دارالكتب العلمية، 1421 هـ، ص 159.
14. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، صص 83-79.
15. «لئن بسطت يدك التي لتقتلني ما انا بياسط يدي اليك لا تقتلك...» (مائده/ 28).
16. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص 107.
17. نفس المصدر.
18. Rachid Ghannouchi, "The Islamic Movement and the Dilema...." op. cit., pp. 6-8.
19. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص 84.
20. نفس المصدر، صص 87-85.
21. نفس المصدر، ص 101.
22. Rachid Ghannouchi, "The Participation of Islamists in a Non-Islamic Government," in: gannouchi.net./participation.htm, p.2.
23. «من رأى منكم منكراً فليغيره بيده فان لم يستطع فليسانه...»
24. نفس المصدر، ص 96.
25. نفس المصدر، صص 83-79.
26. نفس المصدر، صص 106-99.
27. ر. ك: راشد الغنوشي، حركة امام خميني و تجديد حيات اسلام، ترجمه سيدهادي خسروشاهي، تهران: انتشارات اطلاعات، 1372، صص 118-113.
28. راشد الغنوشي، الاسلام و النظام الدولي الجديد، ص 3-2، في: darislam.com/hom/alfekr/data/fekerg/3.htm
29. نفس المصدر، ص 3.
30. راشد الغنوشي، الحركة الاسلامية و مسألة التغيير، المصدر السابق، ص 139.
31. راشد الغنوشي، تداعيات احداث 11 سبتمبر و منها العلاقات الاسلامية الغربية، ص 5، في: polprisoners.tripod.ca/articles/rouaa-ghannouchi.htm
32. نفس المصدر، ص 8-6.
33. راشد الغنوشي، الاسلام و النظام الدولي الجديد، المصدر السابق، صص 9-7.